

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم  
بدین بوم و برزنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

مایک گونزالز  
ترجمه: نقد اقتصاد سیاسی  
فرستنده: علی کاظمی - ایران  
۰۶ دسمبر ۲۰۱۶

## در ستایش و نکوهش فیدل

فیدل کاسترو (۱۹۲۶ – ۲۰۱۶)، با هر معیاری، چهره‌ای است برجسته. حضور شکننده‌اش در سال‌های اخیر هنوز در سراسر امریکای لاتین طنین‌انداز بود، حتی میان نسل‌هایی که شوک مسرت‌بخش انقلاب ۱۹۵۹ کوبا را تجربه نکرده بودند.

کوبا، پیش از انقلاب، مهلک‌ترین نماد استعمار بود. جنگ‌های رهائیبخش آن را از {سلطه} اسپانیا، ایالات متحد به خود اختصاص داد و حکومت آن کشور مدعی این پیروزی شد؛ ایالات متحده قانون اساسی این کشور تازه‌استقلال‌یافته را به‌نحوی بازنویسی کرد تا از سلطه خود بر آن مطمئن شود.

شکر کوبا برای منافع امپریالیستی بهره‌برداری می‌شد تا کوبا را در شرایط تسلیم و اطاعت نگه دارد. فرهنگ کوبا - صدای بردگانی که حاضر به سکوت نبودند - از محتوا خالی و برای مصرف به گردشگران عرضه می‌شد.

تمامی این‌ها اما در اول جنوری ۱۹۵۹ به پایان رسید. جزیره کوچک کارائیبی، ایالات متحده را که از سلطه جهانی‌اش اطمینان داشت به مصاف طلبید. همه کشورهای اشغال‌شده، همه جنبش‌های رهائیبخش ملی سرکوب شده ایستادند و جشن گرفتند. سرانجام به نظر می‌رسید که گول پوشالی است.

فیدل کاسترو، بارها و بارها، در برابر تهدیدها و باج‌خواهی‌ها ایستاد، و همین ایستادگی، علت قهر و خشم کور دشمنانش را توضیح می‌دهد. دولت‌های جمهوریخواه و دموکرات ایالات متحده، شش دهه کوبا را در محاصره نگه داشتند و به‌رغم ناکارآمدی، تحریم کوبا را برای شش دهه حفظ کردند.

بی‌تردید، تجاوز تحت‌حمایت امریکا به «خلیج خوک‌ها» را در سال ۱۹۶۱ مقاومت جمعی خنثی کرد؛ اما بحران موشکی ۱۹۶۲، به رهبری هاوانا نشان داد که پشتیبانی شوروی مشروط و کوبا بازیگر کوچکی در بازی قدرت جهانی است. به این ترتیب، کوبا به‌طور موقت از مسکو دور شد، این همان لحظه‌ای بود که کشور به رادیکال‌ترین مرحله‌اش گام نهاد و به مبارزات رهائیبخش جهان سوم در جبهه‌های مشترک، از امریکای لاتین تا ویتنام، پیوست؛ لحظه‌ای که کوبا الهامبخش و نماد خیزش ستمدیدگان بود که در تصویر چه‌گوارا تجلی می‌یافت.

مرگ چه‌گوارا در اکتوبر ۱۹۶۷ در بولیوی، نقطه عطفی برای انقلاب محسوب می‌شد. در پرو، گواتمالا و ونزوئلا، تلاش برای تکرار تجربه کوبا، با عواقبی فاجعه‌بار شکست خورده بود. فیدل که همیشه بیش از هر چیز نگران بقای

کوبای تحت محاصره کور بود و با محدودیت‌های اقتصادی‌اش دست‌وپنجه نرم می‌کرد، از ستراتیژی چریکی عقب‌نشینی کرد.

یک سال بعد، در ۱۹۶۹، شکست در برداشت شکر برای تولید ۱۰ میلیون تن (که اجتناب‌ناپذیر بود)، حاکی از پایان یک دوران بود. طی یک سال، کوبا کاملاً و صراحتاً به آغوش اتحاد جماهیر شوروی افتاد که در ملاءعام از آن به‌عنوان ستراتیژی جهان سومی ائتلاف و مصالحه یاد می‌کرد. هنگامی‌که فیدل به چیلی رفت تا پیروزی آینده در انتخابات و فرایند مسیر پارلمانی او را به‌سوی سوسیالیسم تئوریک بگوید، حامیان آینده پینوشه، برای نشان دادن اعتراض خود به کاسترو به خیابان‌ها ریختند.

پس از تجاوز به خلیج خوک‌ها، کاسترو اعلام کرد که انقلاب، سوسیالیستی است. با این‌که فیدل سابقه ناسیونالیستی رادیکال داشت، اظهاراتش به‌منزله به‌رسمیت‌شناختن وابستگی اقتصادی کوبا به اتحاد شوروی و نقش مرکزی حزب کمونیست (از نو بنا شده) در آینده بود.

در این چارچوب، سوسیالیسم به معنای یک دولت مرکزی قدرتمند در چارچوب الگوی شوروی درک می‌شد. این دیدگاه با نگاه کاسترو و چه‌گوارا درباره نحوه پیروزی انقلاب‌ها همسانی داشت: انقلاب می‌تواند بر پایه عمل گروه‌های کوچک و از جان‌گذشته کادرهای انقلابی به نمایندگی از جنبش توده‌ای به پیروزی دست یابد.

در ۱۹۶۸، کاسترو از تجاوز شوروی به چکسلواکی دفاع کرد و بار دیگر وابستگی کوبا به اتحاد جماهیر شوروی و نیز سرشت دولت جدید بعد از مرگ چه را نشان داد؛ اما سیاست خارجی جسورانه‌ترش را در افریقای جنوبی اعمال کرد.

در دهه ۱۹۷۰، نقش نیروهای کوبایی، در شکست شورش‌های دست‌راستی تعیین‌کننده بود و بر اعتبار ضدامپریالیستی کاسترو افزود. تردیدی نیست که اقدامات این نیروها به پایان‌یافتن آپارتاید شتاب بخشید؛ اما در شاخ افریقا، نیروهای کوبایی از حکومت‌هایی دفاع می‌کرد که متحد منافع منطقه‌ای شوروی بودند، آن هم حکومت‌هایی که جنبش‌های رهاپیش داخلی را با خشونت سرکوب می‌کردند.

اما فیدل هیچ‌گاه مطیع و تابع نبود. از کاریزمای خارق‌العاده‌اش استفاده می‌کرد و از یک سو با نفوذ خود گاه‌گاه هشدارهایی به مسکو می‌فرستاد و از سوی دیگر کنترل شخصی خود را بر دولت تقویت می‌کرد. بازماندگان نیروهای چریکی که در سال ۱۹۵۶ از «گرانما» به کوبا آمدند و دیکتاتوری باتیستا را سرنگون کردند، در پنج دهه بعدی، عمدتاً در کانون قدرت جای گرفتند. سوسیالیسمی که کاسترو حامی آن بود، شباهت چندانی به «رهائی طبقه کارگر به دست خود» نزد مارکس ندارد. سوسیالیسمی که با ساختار فرماندهی، بسیار شبیه همان ارتش چریکی است که فیدل فرماندهش بود. آنچه این سوسیالیسم را سرپا نگه می‌داشت، اقتدار غیرقابل‌بحث فیدل و دشمنی بی‌رحمانه امریکا بود که نه تنها صدها بار تلاش کرد فیدل را به قتل برساند، بلکه قصد داشت مردم کوبا را با گرسنگی تا پای مرگ، به تسلیم وادارد.

در این شرایط سخت، نظامی که انقلابیون بنا کرده بودند، دستاوردهائی واقعی نیز بر جای گذاشت. ستایش‌انگیزترین این دستاوردها، نظام کارآمد و همگانی بهداشت و آموزش است. افزون بر این، حتی پیش از قطع کمک‌های شوروی و «دوران ویژه» پس از آن، زندگی روزمره، سخت بود و این جزیره را تا آستانه فاجعه پیش برد. تنها فداکاری و همبستگی جمعی بود که مانع فروپاشی شد؛ اما همچنان که امیدهای انقلاب به یأس می‌گرانید، نارضایتی‌های جدی نیز پدید می‌آمد که خود را به شکل کارگریزی (غیبت از کار)، مقاومت در محیط کار و برای مثال سرخوردگی

کهنه‌سربازان افریقائی نشان می‌داد. هرچند تأمین اجتماعی اولیه وجود داشت، در زمینه کالاهای مصرفی کمبود دیده می‌شد و با مخالفت، به هر شکلی که بود، برخورد شدیدی می‌شد.

تمرکز شدید قدرت در رأس هرم (ارگان‌های رهبری را شماری از رهبران «تاریخی» تحت‌کنترل فیدل اداره می‌کردند)، هرگونه امکان دموکراسی سوسیالیستی را خاموش کرد. نهادهای سیاسی، در همه سطوح به‌طور متمرکز کنترل می‌شدند؛ ارگان‌های محلی، مانند کمیته‌های دفاع از انقلاب، مراقب بودند هیچ مخالفتی صورت نپذیرد. در مواقعی که نارضایتی خیلی سروصدا ایجاد می‌کرد، هزاران کوبائی به میامی، میان راهپیمائی‌های پرهیاهو گسیل می‌شدند که رانده شدگان را «تفاله» خطاب می‌کردند.

کار نسبتاً ساده‌ای بود که دموکراسی‌خواهی منتقدان داخلی را به‌عنوان تبلیغات امپریالیستی نادیده بگیریم، به‌جای این‌که حق مشروع کارگرانی بدانیم که سوسیالیسمی شایسته نامش باید آنان را به سوژه‌های تاریخشان بدل کند. اطلاع‌رسانی عمومی به شکل غیرقابل‌نفوذی تنها از طریق روزنامه دولتی «گرانما» در دسترس بود، و نهادهای دولتی در هر سطحی بیش از کانال‌هایی برای ابلاغ تصمیم‌های رهبری نبودند.

یک بوروکراسی غیرشفاف، که تنها پاسخگوی خودش بود، با دسترسی ویژه به کالاها و خدمات، در چارچوبی که اقتصاد به تدارکات اولیه تقلیل یافته بود، به‌طور فزاینده‌ای دستخوش فساد شد. درخواست‌های گاموبیگاه کاسترو برای «تصحیح»، برخی افراد مسأله‌دار را برکنار می‌کرد، اما این نظام دست‌نخورده باقی ماند.

کوبا، به لطف غریزه سیاسی زیرکانه فیدل و تمایل او برای یافتن متحدانی در هر جای دنیا، توانست در پی سقوط اروپای شرقی سرپا بماند. اما با این‌که رهبران «موج صورتی» میراث فیدل را در سده بیست‌ویکم جشن می‌گیرند، برای جنبش‌های جدید ضدسرمایه‌داری که بر دموکراسی و مشارکت تأکید دارند، درس‌های چندانی برای یادگیری از کوبا وجود ندارد.

واقعیت این است که در نهایت، این جزیره تفسیری بسیار اقتدارگرایانه از سوسیالیسم نشان داد و اجازه داد همجنس‌گرایان سرکوب شوند (یک بار)، نقادی انکار شود و رژیم ظهور کند که امروزه بر کوبا مسلط است، رژیمی که در آن گروه کوچکی از بوروکرات‌ها و فرماندهان نظامی، اقتصاد را کنترل و مدیریت می‌کنند؛ آنان از ورود کوبا به بازار جهانی بهره‌مند خواهند شد، نه اکثریت مردم کوبا.

فیدل در سال ۲۰۰۶ بیمار شد، و پس از آن نسبتاً کم سخن گفت. مرگ او با سوگواری در سرتاسر جهان سوم همراه خواهد بود، زیرا کوبا برای مدت زمانی مدید، امکان رهایی از سرکوب امپریالیستی را نمایندگی می‌کرد. بقای کوبا الهامبخش امید بود. با این همه، دولتی که کاسترو بنیان گذاشت، یادآور آن است که هر سوسیالیسمی که شایسته نامش باشد، نیازمند دموکراسی عمیق و رادیکال است.

ترجمه: نقد اقتصاد سیاسی

این مقاله ترجمه‌ای است از:

Mike Gonzalez, Fidel Castro (1926–2016), Jacobin, 27 Nov. 2016

### یادداشت:

ما همیشه به این اصل باورمند بوده و جهت تطبیق آن رزمیده ایم که حین بررسی شخصیت و نقش انسانها در تاریخ، می‌باید با آنها به مثابه انسان و در بستر تاریخ برخورد نموده، از "اسطوره سازی" و "شیطان سازی" آنها خودداری ورزید. چنین طرز دیدی به ما می‌آموزاند که انسانها بدون استثناء در کنار کار مثبت، می‌توانند مصدر کارهای منفی

نیز باشند. برخورد تاریخی با آنها به آن معناست که هم از نکات مثبت زندگانی آنها می باید با امانتداری کامل یاد نموده تجلیل به عمل آورد و هم نکات منفی زندگانی آنها را با شجاعت انقلابی به باد انتقاد گرفته، ضمن آن که با چنین نگرشی اصل "معصومیت" را در یک بررسی مادی تاریخی می باید از اساس منتفی ساخت، با نقد آگاهانه و دقیق راه تجربه آموزی مثبت را از زندگانی افراد نیز می شود هموار ساخت.

با حرکت از همین موضع به خود حق می دهیم بنویسیم:

ما ضمن آن که به مبارزات انقلابی "کاسترو" احترام عمیق خود را ابراز می داریم و ایستادگی وی را مقابل امپریالیزم جنایتگستر امریکا، امری ستودنی و آموزنده می دانیم، علاوه از این که مواضع ایندولوژیک وی را حین انشعاب در جنبش بین المللی کمونیستی که چیزی جز مبارزه و انتخاب بین "رویزیونیزم" و "مارکسیزم لنینیزم" نبود، قابل انتقاد می دانیم، با صراحت اعلام می داریم که حمایتش از رژیم مزدور و جنایتکار وابسته به روس در افغانستان، که گذشته از قتل عام بیش از یک میلیون افغان، من جمله هزاران کمونیست پاکباز، کشور ما را به تباهی سوق داده، دو دسته به کام امپریالیزم و ارتجاع هار مذهبی انداخت، لکه سیاه ننگینی است بر دامن شخص "کاسترو" و حزب کمونیست "کوبا" که نه می شود از آن دفاع کرد و نه هم کسی حق دارد آن را کتمان نموده، معکوس و منقلب جلوه دهد.

اداره پورتال AA-AA